



الحمد لله رب العالمين وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين
ولعنة الله على أعدائهم أجمعين ولاحول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم

بررسی نظریه تکامل

۱. اثبات ناپذیری تکامل

اولین و مهمترین درباب تکامل این است که تکامل یک «اصل علمی» نیست. بلکه یک «نظریه» است؛ یعنی فرضیه‌ای که جمعی از دانشمندان معتقدند

برای آن شواهدی فراوان یافته‌اند.

طرفداران نظریه تکامل جدید، دلیل ادامه حیات را انطباق یا سازش محیط می‌دانند. امکان آزمون چنین نظریه ضعیفی تقریباً برابر با صفر است.
(کارل پوپر، جست و جوی ناتمام، ص ۲۱۱)

تکامل یک «اصل» نیست و هرگز هم قابل اثبات نمی‌باشد. چون راه اثبات یک گزاره در علوم تجربی، آزمایش و تجربه است و گذشته‌ها قابل تجربه نیست. هیچ‌گاه یک دانشمند تجربی که پایه دانش خود را بر تجربه نهاده نمی‌تواند از گذشته‌های دور، آن هم در مسأله‌ای پیچیده چون تکامل، با قاطعیت سخن بگوید. تنها ادعایی که یک دانشمند تجربی درباره گذشته‌های دور می‌تواند داشته باشد آنست که شواهدی یافته‌ام که این احتمال را تقویت می‌کند که گذشته چنین و چنان باشد و البته همواره احتمالات مخالف در مسائل پیچیده‌ای چون تکامل باقی است و در این چهارچوب باید بررسی کرد آن شواهد چقدر قانع‌کننده هستند که در ادامه به آن می‌رسیم.

مهمتر آنکه تکامل در زمان حال یا آینده هم قابل ارزیابی و آزمایش نیست؛ زیرا به ادعای صاحبان این نظریه برای تبدل یک گونه به دیگری فرصتی هزار ساله یا بیشتر لازم است و زیست‌شناسان تا به حال چنین عمری نداشته‌اند تا حتی یک نمونه از تبدل انواع را در گیاهان یا حیوانات عیناً تجربه نمایند. (آری در برخی از موجودات میکروسکپی تغییراتی شبیه تکامل مشاهده شده است ولی روشن است که این تغییرات نمی‌تواند دلیلی بر وجود آن در دیگر جانداران باشد.

۲. کلیت نداشتن تکامل

بر فرض شواهدی بر تأیید نظریه تکامل یافت شود، هرگز این شواهد نمی تواند کلیت این مسأله را اثبات کند. نهایت تلاش طرفداران تکامل آنست که بگویند «تغییرات تکاملی» در جهان وجود داشته و برخی از گونه های موجودات از این راه به وجود آمده اند ولی راهی ندارند که اثبات کنند همه گونه ها به همین شکل به وجود آمده است. طبق اصول حساب احتمالات احتمال پدید آمدن مستقل برخی از گونه ها بسیار زیاد است و شواهدی هست که این مسأله را در مواردی به قطعیت می رساند که خواهد آمد.

ما با تحقق نظریه تکامل به شکل جزئی و غیرعمومی مخالف نیستیم. ادیان الهی نیز نظریه تکامل را صد درصد رد نمی کنند و فقط می گویند خداوند می تواند خلقت مستقل داشته باشد و مسلماً برخی از گونه ها را جداگانه خلق نموده و علاوه بر آن همه گونه ها را نیز در طول حیات هدایت و راهبری می نماید.

۳. کافی نبودن شواهد برای تکامل

شواهدی که توسط دانشمندان برای تکامل ارائه شده برای اثبات آن کافی نیست. پایه نظریه تکامل بر یافتن مجموعه ای مشابهت هاست که احتمال پیوند خانوادگی میان موجودات جاندار را زیاد می نماید. گذشته از مثالهای نقضی که برای این شباهتها وجود دارد و خواهد آمد، نکته مهم اینجاست که این شباهت به تنهایی توان توجیه این پیوند خانوادگی را ندارد.

غالب معتقدان به تکامل یا اصلاً به عوالم برتر از عالم دنیا اعتقاد ندارند و یا آشنایی کافی با آن عوالم ندارند. کسانی که با آن عوالم آشنایند می دانند که آنچه در این عالم است بر اساس نظام و ساختار عالم بالا شکل گرفته و متناظر با آنجاست.

تمثیل غار افلاطون

افلاطون در فلسفه خود از مثالی کمک گرفته به «غار افلاطون» مشهور است. غاری را در نظر بگیرید، که در آن تعدادی انسان در حالی که همیشه رویشان به سمت دیوار روبه‌رو است به دیوار غل و زنجیر شده‌اند، به طوری که هیچگاه پشت سر خود را نگاه نکرده‌اند. در پشت این افراد آتشی روشن است و در جلوی این آتش نیز انسانها و مجسمه‌هایی قرار دارند و هنگامی که حرکت می‌کنند سایه آنها بر دیوار روبه‌رو می‌افتد. این انسانهای اسیر شده چون واقعیت را هرگز ندیده‌اند، می‌پندارند این سایه‌ها همه واقعیتند. در این مثال اسیران چون همه واقعیت را سایه‌ها می‌دانند نظمی را که میان سایه‌ها می‌بینند برخاسته از خود سایه‌ها می‌دانند و فکر می‌کنند که خود سایه‌ها به یکدیگر تبدیل می‌شوند و هم‌دیگر را می‌سازند، غافل از اینکه ریشه این نظم انسانها و مجسمه‌های واقعی ایست مه این سایه‌ها بدانها وابسته می‌باشند.

حکمای الهی نظم و ارتباط و هماهنگی موجودات را انکار نمی‌کنند ولی می‌گویند دلیلی نداریم که ریشه این ارتباط را در ارتباط خانوادگی موجودات در همین عالم جستجو نمائیم بلکه ریشه آن در عالم برتر از اینجاست.

هر آن چیزی که در عالم عیان است	چو عکسی ز آفتاب آن جهان است
جهان چون چشم و خط و خال و ابروست	که هر چیزی به جای خویش نیکوست

از این رونظمی که در این عالم حاکم است، الزاماً دلیل برهم خانوادگی موجودات در این عالم نیست تا گفته شود نسل همه جانداران به جانداران اولیه می‌رسد؛ بلکه می‌تواند این نظم برخاسته از نظمی در عالم یا عالم‌هایی برتر از اینجا باشد و نظم آن عوالم نیز برخاسته از اسما و صفات خداوند متعال می‌باشد.

یک مثال: وارد یک نمایشگاه نقاشی می‌شوید؛ تابلوهای گوناگونی روی دیوار نصب شده است. با تعجب می‌بینید میان این تابلوها نظمی خاص برقرار

است. به طوری که هر چه پیش می‌روید نقاشی‌ها کامل‌تر شده و زیباتر می‌گردد. به نظر شما این نظم و سیر تکاملی آیا دلیل بر این است که هر یک از تابلوهای بعدی زاینده تابلوی قبلی است و با تکامل قبلی به وجود آمده است؟ آیا ممکن نیست که همه اینها معلول تصمیم و اراده نقاش و برنامه‌ریزی‌ها و طراحی‌های وی در فکر و خیالش بوده و هیچ تابلویی از تابلوی دیگر متولد نگشته باشد؟

۴. وجود شواهد خلاف زیست‌شناسی

گذشته از این مسایل، شواهد خلاف و مثال‌های نقض بسیاری برای تکامل وجود دارد، به طوری که از دید جمعی از متخصصان زیست‌شناسی تکامل حتی نمی‌تواند از حد یک فرضیه بالاتر رفته و به حد یک نظریه علمی برسد. در آغاز دانشمندان می‌پنداشتند که با نظریه انتخاب طبیعی و تأثیر محیط و انطباق جاندار با آن می‌توان علت پدید آمدن تمام خصوصیات یک جاندار را توضیح داد.

مثلاً بلندی گردن زرافه یا پرده پای اردک محصول طبیعت است ولی آیا شاخ زیبای گوزن را نیز می‌توان چنین توجیه کرد؟

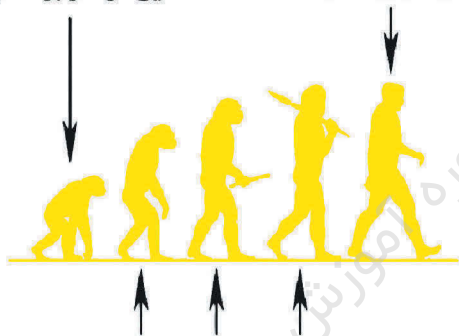
گوزن برای دفاع از خود سرش را به دیگران می‌زند و ضربات سر سبب می‌شود که جلوی سر او سفت و محکم شود ولی دلیل بردار آوردن شاخ نیست بلکه باید برعکس همیشه جلوی رشد این قسمت از عضو گرفته شود.

چرا در صدها مورد از انطباق حیوانات با محیط می‌بینیم انطباق آنها کاملاً هوشمندانه و روی حساب صورت گرفته و اسباب ظاهری برای آن کافی نیست؟ پدید آمدن دو گونه مذکر و مؤنث را در حیوانات چگونه توجیه نماییم؟ موجود تک سلولی که دارای جنس مخالف نبود چگونه به واسطه انطباق با محیط به

اگر نظریه تکامل صحیح باشد...

و میلیون ها نمونه هم از
این گونه وجود دارد

میلیون ها نمونه از این
گونه وجود دارد



پس میلیون ها نمونه از گونه های میانی کجا هستند؟

چرا از گونه های میانی که متکامل تر از میمون ها هستند خبری
نیست و پنهان مانده اند؟

شکل دو جنس مخالف تبدیل شد؟ چرا این دو جنس به هم محتاج شدند و هر
یک برای خود مستقل نیست؟ چرانیمی از دستگاه تولید مثل در یکی و نیمی در
دیگری قرار گرفت؟ چه حسی ایشان را وابسته به هم قرار داد؟
اگر نظریه تکامل درست است چرا از بسیاری از گونه هایی که زیست شناسان
ادعا می کنند که واسطه میان انسان و میمون ها بوده اند هیچ اثری باقی
نیست؟ و فقط میمون و انسان وجود دارند؟ آیا همه اینها به صورت شانس از
بین رفته اند و بخت با انسان و میمون همراه شده است؟ لاقل چرا فسیل اجداد
فرضی انسان یافت نمی شود؟

اینها و هزاران سؤال دیگر از این دست که برخی متخصصان زیست‌شناسی به بررسی آن پرداخته‌اند، مواردی است که در نظریه انتخاب طبیعی و انطباق محیط پاسخ ندارد و انسان را وادار به پذیرش «خلقت هوشمندانه» و «برهان نظم» می‌نماید.

تکامل‌گرایان به جهت این موارد نقض فراوان مجبور شدند برای توجیه وضعیت جانداران به سوی فرضیه «جهش ژنتیکی» و «شانس و اتفاق» دست دراز کنند و موارد نقض را با احتمال جهش‌های شانسی در ژن جانداران پوشش دهند. ولی احتمال شانس یک احتمال علمی نیست.

آری با احتمال شانس می‌توان هر مسأله‌ای را توجیه کرد، ولی توجیه غیرعلمی و غیرمنطقی.
یکی از محققان گوید:

«از نظر آماری پیدایش زیست در اثر تصادف محال است. مثلاً در مورد پروتئینی که در هموگلوبین وجود دارد، این احتمال که اسیدهای آمینه به طرز درست ترکیب شوند، ۱ در ۱۰ به توان ۱۶۷ می‌باشد. چیزی که از نظر ریاضی نشدنی است. تازه این تنها در مورد پروتئین موجود در هموگلوبین است.

ریچارد داوکینز، دانشمند بزرگ تکامل‌گرا می‌گوید: هر سلول شامل اطلاعات کدبندی شده رقمی است که اطلاعات موجود در آن بیش از مجموعه سی جلدی دایرة المعارف بریتانیکا است! او این را می‌پذیرد. با این حال بر این باور است که باید انتظار داشت که افراد هوشمند باور کنند که کتاب پرحجمی چون دایره المعارف بریتانیکا در اثر یک تصادف به وجود آمده باشد!

جد ماکسکو، بیولوژیست مولکولی در دانشگاه برکلی گوید:

«در بدن انسان چیزی حدود صد تریلیون سلول وجود دارد و هر کدام آنها هسته‌ای

دارد که حاوی دی ان ای یا ژنوم است. و هر ژنوم انسان در حدود ۳ میلیارد بخش اطلاعات دارد؛ هر کدام از آن بخش‌ها می‌توانند چهار ترکیب داشته باشند. بنابراین وقتی آن چهار ترکیب را ضرب در ۳ میلیارد بخش مختلف اطلاعات می‌کنید میزان اطلاعات درون سلول‌های انسان در حدی باورنکردنی عظیم و هنگفت می‌شود که و چیزی که حقیقتاً باعث حیرت من می‌شود این است که فقط چند تا ترکیب از آن ژنوم به نسبت احتمال عظیم و ترکیبات مختلف عظیم دی ان ای درون سلول به انسان اجازه می‌دهد که عملکرد خودش را انجام بدهد. بنابراین اگر تعداد شیوه‌هایی را که می‌توانید ژنوم را آرایش بدهید در نظر بگیرید تا یک انسان به دست بیاورید، احتمال تعداد ترکیبات ممکن آنقدر ناچیز است که محال است چنین چیزی اتفاق بیافتد».

مرحوم آیه الله شهید مطهری می‌گویند:

« اگر حرفهای داروین صد در صد هم درست باشد، بالاخره باید به این [عامل ماورای طبیعی] معترف شد. اگر «موتاسیون» یا جهش هم درست باشد - کما اینکه گویا حالا دیگر تأکید روی این اصل است نه روی تغییرات تدریجی - باز تا این عامل مجهولی که آنها می‌گویند و همان اصلی را که الهیون در باب نظامات خلقت گفته‌اند، دخالت ندهیم، پیدایش موجودات زنده قابل توجیه نیست. هم لامارك و هم داروین چون شخصا مطالعه داشته‌اند و از نزدیک اشیاء را می‌دیده‌اند - بالاخره مرد عالم با غیر عالم فرق می‌کند - با اینکه تأکیدشان روی علل طبیعی بوده، ولی در عین حال آن جریان واقعی طبیعت را حس می‌کرده‌اند که به چه شکل و چه نحو است. داروین می‌گوید به من می‌گویند تو که می‌گویی «انتخاب طبیعی» آخر به صورت یک قوه فعاله ماورا طبیعی تعبیر می‌کنی ...

[لامارك] می‌گوید محیط مختلف احتیاج مختلف ایجاد می‌کند (راست هم

می‌گوید)، احتیاج به چه؟ احتیاج به يك عضو جدید؟
انطباق با محیط و سازش با محیط حرف درستی است، اما چرایی آن خیلی
حساب می‌شود؟ اگر مقصود این است که محیط روی آن اثر می‌گذارد و لازمه
اثری که محیط می‌گذارد این است، درست است؛ مثل اینکه ماقالی را در مقابل
آفتاب می‌گذاریم و آفتاب روی آن اثر می‌بخشد. اگر قالی را در آفتاب بگذاریم
يك جور است و اگر در سایه بگذاریم وضع دیگری دارد.
اما آیا موجود زنده فقط تحت تأثیر محیط و منفعل از محیط است، یا
عکس‌العمل نشان می‌دهد؟

عمده آن عکس‌العمل هایش است که جنبه هدفداری طبیعت موجود زنده را نشان
می‌دهد؛ می‌بیند که در محیطی که تا حالا زندگی می‌کرده باید وضع ساختمانش
این طور باشد و در محیط جدید به گونه دیگر. حتی می‌گویند گلبولهای خون کم و
زیاد می‌شود؛ در يك محیط يك مقدار معینی گلبول هست و در محیط دیگر بدن
احتیاج بیشتری پیدا می‌کند و فوراً خود طبیعت گلبول می‌سازد.

عمده، آن نحوه عکس‌العمل نشان دادن طبیعت موجود زنده است که
هدفداری این موجود را می‌رساند. بنابراین، ادله الهیون به همان استحکام
خودش که از قدیم بوده است باقی است، بلکه قویتر شده؛ یعنی الان این جهت
که طبیعت هدفدار است، از آن مقداری که در قدیم درباره انواع و حیوانات و
جاندارها درك کرده بودند بیشتر نشان داده می‌شود و خیلی بهتر درك می‌شود.^۱

۵. وجود شواهد نقض الهی

برای قانع شدن در برابر یک نظریه باید از تمام ابزارهای ممکن در مسیر تحقیق

درباره آن تلاش کرد. یکی از ابزارهای شناخت عالم خبرهایی است که انبیای الهی از غیب می دهند.

انسان خردمند وقتی نبوت انبیای الهی را می بیند و صدها و هزارها خبر صادق از ایشان می شنود وقتی ببیند ایشان همگی براین مطلب اتفاق دارند که نسل انسان از حضرت آدم و حواست و این دو از پدر متولد نشده اند و مستقل ساخته گشته اند، آیا می تواند به واسطه نظریه تکامل که نه اثبات پذیر است و نه کلیت دارد و نه شواهد صدق آن کافی است و نه خالی از مثال نقض، کلام انبیای الهی و کتب آسمانی را رها کرده و براساس یک فرضیه یا نظریه به این معتقد شود که نسل انسان از میمون است؟

در حقیقت تقابل نظریه تکامل با دین، تقابل علم و دین نیست، تقابل یک سخن اثبات ناپذیر است که بر فرض در محدوده ای از موجودات هم اثبات شود، کلیت آن به هیچ رو علمی نیست و ادعای کلیت آن فقط یک فرضیه و پندار است و بس.

انبیای الهی نه فقط خبر از خلق دفعی برخی از موجودات چون حضرت آدم یا ناقه حضرت صالح علیه السلام داده اند بلکه نمونه هایی عینی در زمان خود از پدید آوردن موجودات زنده بدون پدر و مادر را نشان داده اند تا باور این مطلب برای منکران عالم غیب آسان تر شوند و هنوز هم در میان اهل ایمان بسیارند کسانی که چنین کراماتی از ایشان سر می زند و نمونه های آن به تواتر نقل شده است.

برای مطالعه بیشتر

مرحوم آیه‌الْحَقِّ و سند العلم آیه‌الله حاج میرزا محمّد جواد انصاری همدانی رضوان الله علیه می فرمود: یکی از بزرگان همدان که با ما سابقه دوستی و آشنایی خیلی قدیمی داشت برای ما نقل کرد که:

من برای کشف حقیقت و فتح باب معنویات، متجاوز از بیست سال در خانقاه‌ها تردد و رفت و آمد کرده بودم، و در نزد اقطاب و درویش رفته و دستوراتی گرفته بودم. ولی هیچ نتیجه‌ای حاصل نشد، و هیچ روزنه‌ای از کمال و معارف پیدا نشده و هیچ بابی مفتوح نگشت بطوری که دچار یأس و سرگردانی شدم و چنین پنداشتم که اصلاً خبری نیست، حتی آنچه از ائمه علیهم السّلام نقل شده است شاید گزاف گویی باشد. شاید مطالب جزئی از پیامبران و امامان نقل شده و سپس در اثر مرور زمان در بین مریدان و تابعان آنها بزرگ شده و ورم کرده است، و بالتّیجه حالا مردم برای آنان معجزات و کرامات و خارق عادات ذکر می‌کنند.

او گفت: مشرف شده بودم به اعتبار عالیات، زیارت کربلا را نمودم، به نجف اشرف مشرف شدم و زیارت کردم، و یک روز به کوفه آمدم و در مسجد کوفه اعمالی که وارد شده است را انجام دادم؛ و قریب یک ساعت به غروب مانده بود که از مسجد کوفه بیرون آمدم و در جلوی مسجد منتظر ریل بودم که سوار شوم و مرا به نجف بیاورد.

در آن زمان بین نجف و کوفه که دوفرسخ است، واگن اسبی کار می‌کرد و آن را ریل می‌گفتند. هر چه منتظر شدم نیامد. و در این حال دیدم مردی از طرف بالا به سمت من می‌آید و او هم به سمت نجف می‌رفت. او یک مرد عادی بود، کوله پشتی هم داشت. سلام کرد و گفت: چرا اینجا ایستاده‌ای؟

گفتم: منتظر واگن هستم، می‌خواهم به نجف بروم!

گفت: بیا حالا با هم یواش یواش می‌رویم تا ببینیم چه می‌شود! با هم صحبت می‌کنیم و می‌رویم تا ببینیم چه می‌شود!

با او به صحبت پرداخته و به راه افتادیم. در بین راه بدون مقدمه به من گفت: آقا جان! این سخنها که تومی گویی که هیچ خبری نیست، کرامات و معجزه اصلی ندارد، این حرف‌ها درست نیست!

من گفتم: چشم و گوش من از این حرف‌ها پر شده، از بس که شنیدم و اثری ندیدم؛ این حرف‌ها را دیگر با من نزن؛ من به این امری اعتقاد شده‌ام!

چیزی نگفت. کمی که راه آمدیم دوباره شروع کرد به سخن گفتن؛ گفت: بعضی از مطالب را باید انسان توجه داشته باشد. این عالم دارای ملکوت است، دارای روح است؛ مگر خودت دارای روح نیستی؟ چگونه هم اکنون بدنت راه می‌رود، این به اراده تو و به اراده روح توست؛ این عالم هم روح دارد، روح کلی دارد. روح کلی عالم امام است؛ از دست امام همه چیز بر می‌آید.

افرادی که آمدند و دکان داری نموده و مردم را به باطل خوانده‌اند، دلیل نمی‌شود که اصلاً در عالم خبری نیست؛ و بدین جهت نباید انسان دست از کار خود بردارد و از مسلمات منحرف شود!

من گفتم: من از این حرف‌ها زیاد شنیده‌ام، گوشم سنگین شده، خسته‌ام؛ حالا قدری در موضوعات دیگر با هم سخن گوئیم! شما چه کار دارید به این کارها؟! گفت: نمی‌شود، جانم نمی‌شود!

گفتم: من بیست سال تمام در خانقاه‌ها بوده‌ام، با مرشد و اقطاب برخورد کرده‌ام؛ هیچ دستگیر من نشده است!

گفت: این دلیل نمی‌شود که امام هم چیزی ندارد. چه چیز اگر بینی باور می‌کنی؟! در این حال ما رسیده بودیم به خندق کوفه، سابقاً بین کوفه و نجف خندقی حفر کرده بودند که هم اکنون آثار آن معلوم است. گفتم: اگر کسی یک مرده زنده کند من حرف او را قبول دارم؛ و هر چه از امام و پیغمبر و از معجزات و کرامات آنها بگوئید قبول دارم. ایستاد و گفت: آنجا چیست؟ من نگاه کردم دیدم یک کبوتر خشک شده در خندق افتاده است.

گفت: برو بردار و بیاور! من رفتم و آن کبوتر مرده خشک شده را آوردم.

گفت: درست ببین مرده است؟!

گفتم: مرده و خشک شده و مقداری از پرهايش هم کنده شده است.

گفت: اگر این را زنده کنم باور می کنی؟!

گفتم: نه تنها این را باور می کنم؛ از این پس تمام گفتار تو را باور دارم، و تمام معجزات و کرامات امامان را باور دارم.

کبوتر را به روی دست گرفتم، و اندک توجهی کرد و دعایی خواند و سپس به کبوتر گفت: به اذن خدا بپر؛ این را گفت و کبوتر به پرواز درآمد و رفت. من در عالمی از بهت و حیرت فرورفتم.

گفت: بیا! دیدی؟ باور کردی؟ حرکت کردیم به طرف نجف ولی من حالم عادی نبود و حال دیگری بود سراسر تعجب و حیرت. گفت: آقا جان من! این کار را دیدی که به اذن خدا من کردم؛ این کار بچه مکتبی هاست! عبارت خود اوست: این کار بچه مکتبی هاست.

چه می گویی من اگر چیزی نبینم قبول نمی کنم! مگر امام و پیغمبر آمده اند که هر روز برای من و تو سفره ای پهن کنند و از این کرامات به حلقوم مردم فرو کنند؟ آنها همه گونه قدرت دارند، و به اذن خدا هر وقت حکمت اقتضا کند انجام می دهند؛ و بدون اذن خدا محال است از آنان کاری سرزند.

این کار بچه مکتبی هاست و تا سر منزل مقصود بسی راه است.

با هم مرتباً سخن می گفتیم و من از او سؤالاتی کردم که به همه آنها پاسخ داد؛ تا رسیدیم به نزدیک نجف اشرف.

سابقاً که از کوفه به نجف می آمدند اول قبرستان معروف وادی السلام بود، بعد وارد نجف می شدند. چون به وادی السلام رسیدیم خواست خدا حافظی کند و برود، من گفتم: بعد از بیست سال زحمت و رنج امروز به نتیجه رسیدم، من دست از شما بر نمی دارم! تومی خواهی بگذاری و بروی! من از این به بعد با شما ملازم هستم.

گفت: فردا اول طلوع آفتاب همین جا بیا، با همدیگر ملاقات می‌کنیم!
شب تا به صبح من از شوق دیدار او به خواب نرفتم و هر ساعت بلکه هر دقیقه
اشتیاقم بالا میرفت، که فردا صبح برای دیدار او بروم.
اول طلوع صبح در وادی السلام حاضر شدم، دیدم جنازه‌ای را آوردند و چند نفر با او
بودند، و همین که خواستند دفن کنند معلوم شد جنازه همان مرد است.
اینها داستان سرایی نیست، و از لابلای کتب عتیقه و قدیمه نیامده است؛ مال این
زمان است، راوی آن سلمان زمان مرحوم انصاری (ره) و از رحلت ایشان تا به حال
هفده سال گذشته است (معادشناسی، ج ۶، ص ۲۶۱ تا ۲۶۶)

۶. شکست نظریه تکامل در برابر دلیل نظم در غیر جانداران

دلیل نظم فقط مختص جانداران نیست. نظریه تکامل بر فرض هم که درست
باشد فقط در برابر نظم جانداران می‌ایستد، ولی نظم کرات آسمانی و جو و آب و
هوای زمین و هزاران عاملی که برای پدید آمدن انسان در کنار هم گرد آمده اند را
نمی‌توان با نظریه تکامل به کنار زد و انسان بالأخره مجبور است وجود یک طراح
هوشمند را برای این عالم بپذیرد و البته وقتی پذیرفت دیگر لازم نیست برای
توجیه ساختمان موجودات جاندار خود را این قدر به مشکل انداخته و در دام
نظریه تکامل بیاندازد.

وقتی همه عالم طراح هوشمندی دارد چرا عجائب جانداران را از طراحی
هوشمند وی خارج بدانیم.

۷. شکست نظریه تکامل در برابر دلیل هدایت

غالباً معتقدان به نظریه تکامل خواسته‌اند بوسیله آن دلیل نظم را رد کنند.
گذشته از اینکه تلاش ایشان در این راستا نافرجام بوده و نتوانسته دلیل نظم را

رد کند، در برابر دلیل هدایت نیز حرفی برای گفتن نداشته و شکست خورده اند. آیا هدایت های شخصی که برای مؤمنین مرتبط با عالم غیب هرروز و هر هفته اتفاق می افتد محصول قانون تکامل است؟ آیا ممکن است برخی از رفتارهای حیوانات را به ژن آنها نسبت بدهیم و آیا همه هدایت های عمومی حیوانات را می توان به ژنتیک آنها نسبت داد؟ آیا رفتارهای پیچیده زنبور یا مورچه ها یا مگاپود نتیجه ژنتیک آنهاست؟

آیا رفتارهای حساب شده گوزن های آفریقایی (که در جلد گذشته داستان آنها گذشت) که هر سال بدون اطلاع قبلی بیش از هزار کیلومتر را به سوی نقاط سرسبز جدید طی می کردند محصول ژن آنهاست؟

باری! نظریه تکامل با همه سرو صدا و هیاهویی که در دنیای مدرن دارد، از پشتوانه کافی برخوردار نیست و دانشمندان زیادی با آن مخالفت ورزیده اند ولی افسوس که استعمارگران بزرگ دنیا چون از این نظریه در راه مقاصد دین ستیزانه خود استفاده می کنند به این نظریه علمی رنگ و بوی سیاسی داده و به دانشمندان مخالف اجازه ابراز نظر و ارائه تحقیقات جدید رانمی دهند.

برای مطالعه بیشتر

برخوردهای متناقض دانشمندان علوم طبیعی

یکی از مسایل تأثیرگذار در اندیشه و علم، میزان صداقت و حریت فکری اندیشمندان است. بسیار می شود که یک دانشمند که باید فقط به دنبال دلیل حرکت نماید بر اساس علاقه های شخصی خود چیزی را که پشتوانه علمی ندارد می پذیرد و چیزی را که دارای دلیل است رد میکند، یا از ارایه واقعیت های علمی سرباز می زند. محبت و علاقه شخصی ذهن را از توجه به چیزهای دیگر باز می دارد و ذهن استدلال طرف مقابل و اشکالات استدلال خود را نمی فهمد. این نوع برخورد متناقض را در کلام دانشمندان علوم طبیعی بسیاری می توان یافت.

در این چند مورد کمی تفکر کنید:

۱. دانشمندان طبیعی تلاش زیادی دارند که عالم هستی را بزرگ و بزرگتر جلوه داده و کره زمین را در میان انبوه ستارگان بی شمار که چندین و چند برابر زمین بوده و میلیونها و میلیاردها سال نوری فاصله دارند بی اهمیت جلوه دهند و هر روز هم گزارشی از ستاره ای جدید منتشر می شود که فاصله ای بیشتر از ستارگان پیشین دارد. اکنون سخن در درستی یا خطای این مطلب نیست، سخن در روش اثبات آنست.

برای اندازه گیری فاصله ستاره های خیلی دور معمولاً از تجزیه نور و تعیین طیف و طول موج استفاده می کنند. ستاره شناسان آزمایش هایی را بر روی نور در زمین انجام می دهند و بر اساس نتایج آن و چند میلیون یا میلیارد برابر نمودن آن، فاصله یک ستاره را تخمین می زنند، ولی آیا واقعاً نور تولید شده توسط ستارگان، مانند نور تولید شده در زمین است؟ آیا تغییرات آن در طول این چند میلیون یا میلیارد سال نوری دقیقاً مثل تغییرات نور در زمین است؟ آیا اصلاً راهی داریم تا اثبات کنیم چیزی به نام ستاره وجود دارد و نور تولید می کند؟ آیا ممکن نیست که آنچه می بینیم فقط مخازنی از انرژی باشد یا نورهایی که از منبعی واحد به وجود آمده و قبل از رسیدن به دید ما در فضا منتشر گشته است یا وضعیت دیگری که برای ما مجهول است؟

آیا منطقی است که بر اساس آزمایشهای انجام شده در روی کره خاکی وضعیت چیزهائی را نتیجه بگیریم که ادعا می‌کنیم که میلیونها یا میلیاردها سال نوری با ما فاصله دارند و هیچ اطلاعاتی جز نوری که پس از میلیاردها سال به ما رسیده است از آنها نداریم؟ معلوم است که چنین نتیجه‌گیری از جهت علمی و منطقی صحیح نیست و صدها احتمال دیگر در توضیح این پدیده‌ها وجود دارد. اما افسوس که سیاست و ماده‌گرایی دوست دارد نتیجه را طور دیگری وانمود نماید.

۲. دانشمندان برای درست جلوه دادن «تکامل شناسی جانداران» نیاز دارند تا عمری دور و دراز برای زمین و جانداران فرض کنند تا تکامل که احتمالی نزدیک به صفر دارد، در این زمان طولانی، شدنی و ممکن نشان داده شود.

ایشان برای بزرگ جلوه دادن عمر دنیا و زمین نیز آمار و ارقام عجیبی از عمر کره خاکی ارائه می‌دهند و مثلاً عمر آن را حدود چهار و نیم میلیارد سال می‌شمرند. مهمترین روش محاسبه این عمر، رادیوسنجی و استفاده از نیم عمر ایزوتوپ‌های رادیواکتیویته است. برخی دانشمندان فرض کرده‌اند که با در دست داشتن سرعت تجزیه و اندازه‌گیری مقدار اولیه ماده و میزان تبدیل آن در طول یک یا چند سال می‌توانند میزان تغییر در چند میلیارد سال را هم محاسبه کنند و بر اساس همین روش سن زمین را تعیین کنند.

ولی آیا منطقی است که ما از میزان تغییر در یک بازه زمانی کوتاه حکم تغییر در زمانی را که چند میلیارد برابر آن است و از یکسانی شرایط آن هم بی‌اطلاعیم به دست آوریم؟ چه دلیل علمی می‌توان آورد که شرایط در طول تمام این چندین میلیارد سال یکسان بوده است؟ آیا ممکن نیست که در این مدت زمان اتفاقاتی افتاده باشد که در سرعت یا کندی تجزیه یک رادیواکتیویته اثر بگذارد؟ چه دلیلی داریم که مواد رادیواکتیویته در شرایط یکسان سرعت تجزیه یکسانی دارند؟ آیا ممکن نیست که مانند آب که از دمای ۱۰۰ درجه تا چهار درجه منقبض شده و ناگهان در ۴ درجه تا صفر درجه منبسط می‌شود مواد رادیواکتیویته نیز فرایند نابرابر داشته باشند؟ و آیا و آیا و ...

روش تعیین سن فسیل ها و تاریخچه دایناسورها نیز وضعیتی بهتر از تعیین سن زمین ندارد و همگی چیزی نیستند جز فرضیه‌هایی اثبات نشده.

متأسفانه این ادعاهای بی‌پشتوانه امروزه در مراکز آموزشی به صورت مسائل علمی و قطعی عرضه شده و خوراک فکر و جان دانش‌آموزان و دانش‌جویان می‌شود.

عجیب است که برهان نظم با این همه شواهد علمی که همگی حاکی از طراحی هوشمند است در مراکز آموزشی به فراموشی سپرده می‌شود ولی این ادعاها و دهها ادعای بی‌اساس دیگر که با هوا و هوس دنیامداران سازگار است به عنوان نظریات یا اصول علمی عرضه می‌شود و این چیزی نیست جز تأثیر خودآگاه یا ناخودآگاه علاقه‌های شخصی انسان‌ها در اندیشه‌های علمی ایشان.

آموزش مجازی بی‌نهایت

برای مطالعه بیشتر

دکتر سید حسین نصر که سالهاست در مجامع علمی غربی تدریس می‌کند می‌گوید: «... امروزه موضوعات اندکی وجود دارند که به اندازه نظریه تکامل اهمیت بحث داشته و هم طراز با این تئوری دارای معانی ضمنی پنهان و موزیانه‌ای باشند.

پیش از هر چیز اجازه دهید بگویم من در هاروارد نه تنها فیزیک بلکه زمین شناسی و دیرین شناسی هم خوانده‌ام و با این پیش زمینه فکری است که فهم رایج در خصوص نظریه تکاملی داروینی را - حتی با زمینه‌های علمی - رد می‌کنم.

نظریه تکامل ستون خیمه مدرنیسم است و اگر این ستون سقوط کند، کل خیمه بر سر مدرنیسم فرو خواهد ریخت. بنابراین به مانند یک ایدئولوژی با آن رفتار می‌شود، نه یک تئوری علمی که به اثبات رسیده است. می‌دانیم که بسیاری از مردم این اظهارات در این مورد را نمی‌پذیرند، اما حداقل مسلمانان باید از این دیدگاه به کل موضوع بنگرند.

انواع مختلفی از نظریه‌های علمی وجود دارد. مثلاً مکانیک کوانتوم یا تئوری زنجیره در فیزیک و کیهان شناسی. اکنون اگر کسانی با این نظریه‌ها مخالفت ورزند، هیچ کس آنها را از دانشگاه اخراج نمی‌کند و هیچ کس به خاطر بیزبان راندن جمله «من این نظریه را نمی‌پذیرم»، مانع ارتقای شغلی آنها نمی‌شود. [اما] تئوری تکامل برعکس همه نظریه‌ها - موضوعی کاملاً متفاوت است زیرا این تئوری یک ایدئولوژی است و نه علم متعارف. بدین ترتیب اگر شما استاد زیست شناسی در یک دانشگاه به خصوص در دنیای آنگلو ساکسون و کمتر در ایتالیا، آلمان و فرانسه باشید و اگر طبق زمینه‌های کاملاً علمی با نظریه تکامل مخالفت می‌ورزید، فردی مطرود خواهید بود و حتی موفقیت کاری خویش را نیز از دست خواهید داد، همکارانتان شما را ابله می‌پندارند، ارتقای شغلی نمی‌یابید و مسائلی از این قبیل» (مقاله‌ی نقد نظریه‌ی تکاملی داروین روزنامه‌ی اعتماد. شماره‌ی ۱۷۶)

برای مطالعه بیشتر

ما همچون برخی دانشمندان خداپرست که برای نشان دادن استبعاد ادعای بی هدف بودن تکامل، اعداد و ارقام نجومی را در هم ضرب میکنند و به توان اعداد لگاریتمی میرسانند، عمل نخواهیم کرد. بلکه صرفاً با یک رویکرد زیست شناختی، سه پدیده مهم تکاملی یعنی پیدایش «اولین مولکول های همانند ساز»، پیدایش «سلول یوکاریوت» از اشکال ساده تر حیات و پیدایش «شعور و آگاهی در انسان» را از دیدگاه یک متخصص علوم تجربی ارزیابی نموده و برای نشان دادن بعید و نامحتمل بودن هر یک از این پدیده ها به گفته های معروفترین زیست شناسان تکاملی استناد خواهیم کرد.

۱. تشکیل حیات از اتم ها و مولکول های بی جان

دایره طلایی: حیات آن گونه که ما می شناسیم به هر شکلی که بخواهد به وجود آید و به بقای خود ادامه دهد نیاز به وجود حداقل چند شرط اصلی است. یکی از مهمترین آنها وجود پایداری دمایی در یک بازه بسیار محدود است. هر چند احتمال وجود شکل های ناشناخته ای از حیات در سیارات بسیار دور دست در دمایی بسیار متفاوت از دمای کره زمین را نمی توان انکار کرد اما حتی در آن شرایط نیز یک اصل ثابت یعنی پایداری دمایی و کم بودن دامنه نوسان درجه حرارت بسیار مهم است زیرا اگر آن موجودات از جنس مواد و عناصر شناخته شده در کیهان باشند نمی توانند تغییرات بسیار زیاد در دامنه نوسان دمایی را تحمل کنند.

هر چند راه خیال بافی و تخیل هیچ گاه بسته نمی شود اما آنچه در عمل در محیط واقعی کیهان اتفاق می افتد این است که تنها سیاراتی قابلیت ایجاد حیات را بر روی خود دارند که در فاصله ای بسیار دقیق از ستاره ی مرکزی خود (که بر اساس جاذبه و گرمای تولید شده توسط آن ستاره تعیین می شود) قرار گرفته باشند و زاویه چرخش آن ها به دور خود و همچنین مدار چرخش سالیانه به دور ستاره مورد نظر هیچگاه از محدوده خاصی که بر اساس ثابت های نوسان دمایی تعیین می شود فراتر نرود.

بنابراین اگر سیاره ای بخواهد از اولین و ساده ترین مولکول های حیات آبستن شود باید در فاصله ای بسیار دقیق و در یک مدار با پنجره ی نوسانی بسیار تنگ در اطراف ستاره مرکزی قرار گیرد. به چنین محدوده ی باریکی از فضای اطراف هر ستاره که امکان تشکیل اولین مولکولهای حیاتی در آن بازه دمایی وجود دارد، اصطلاحاً {دایره طلایی} می گویند. نه تنها در منظومه ی شمسی بلکه تقریباً در همه ی نقاط کیهان اکثریت قریب به اتفاق سیارات، در خارج از این دایره طلایی زندگی می کنند و تنها عده معدودی از آنها چند ثانیه ای از هر سال عمرشان را در داخل دایره طلایی گذرانده و سپس به سرعت از آن خارج می گردند و امکان پیدایش حیات را تقریباً از دست می دهند.

سیاره ی زیبا و دوست داشتنی ما که همچون نقطه آبی مات در کیهان خود نمایی می کند، یکی از معدود ترین و بلکه شاید تنها سیاره ای است که همه عمر چند میلیارد ساله خود را در دایره طلایی گذرانده است. چیزی که در کیهان بسیار بسیار نادر و یا تقریباً منحصر به فرد است.

به عبارت دیگر اگر کره ی زمین تنها چند کیلومتر به خورشید نزدیکتر یا از آن دورتر بود (حتماً توجه دارید که چند کیلومتر در مقیاس ها و مسافت های کیهانی از سرسوزن هم کمتر است) و یا مدار چرخش به دور خورشید بر اثر نیروی جاذبه سایر سیارات یا عدم وجود کره ی ماه و سایر شرایط دیگر کمی متفاوت بود، احتمال وجود هر گونه مولکول ساده و ابتدایی حیات بر آن از بین می رفت و همچون میلیونها سیاره ی عقیم دیگر حسرت پیدایش حیات را تا ابد در دل داشت. البته حرکت در دایره ی طلایی یکی از شرایط لازم و البته بسیار مهم برای پیدایش حیات است.

ما در اینجا برای پرهیز از طولانی شدن مطالب و جلوگیری از حاشیه های بیشتر به سایر شرایط، از جمله لزوم وجود اتمسفر که خود به پایداری و ثبات دمایی کمک می کند، اشاره نمی کنیم و مسلماً هنوز بسیاری دیگر از شرایط مورد نیاز برای پیدایش حیات کشف نشده اند بنابراین تردیدی باقی نمی ماند که احتمال پیدایش حیات در کیهان بسیار بعید و ناچیز است.

"اما حیات ابتدا چگونه شکل گرفته است؟ شکل گیری حیات، حاصل یک رخداد یا یک رشته رخداد‌های شیمیائی بوده است که در اثر آن شرایط حیاتی، انتخاب طبیعی پدید آمده است.

عامل اصلی تشکیل دهنده ی حیات یا دی.ان.آ بوده یا (به احتمال بیشتر) مولکول دیگری بوده که مانند دی.ان.آ اما با دقت کمتر، خود را تکثیر می کرده است. چه بسا مولکولی از قبیل آر.ان.آ بوده باشد.

همین که اجزای حیاتی، گونه هایی از مولکولهای ژنتیک، پدید آمدند، تکامل داروینی حقیقی می تواند آغاز شود و انواع پیچیده حیات، تدریجا از پی هم ظاهر شوند. اما رخ دادن ناگهانی و تصادفی مولکولهای وراثتی، از نظر بسیاری کاملا نامحتمل می نماید. شاید این رخداد بسیار بسیار نامحتمل باشد. (داو کینگز: ۲۰۰۷)

پیدایش سلولهای یوکاریوتی

یک دانشمند زیست شناس به راحتی میتواند درک کند که پیدایش سلول های یوکاریوتی از اشکال ساده تر حیات، امری بسیار نامحتمل و بعید بوده است.

پیدایش شعور و آگاهی در انسان

در این باره در صفحات قبل مطالب مفصلی به عنوان هوش زیستی توضیح داده شد. دستاوردهای بشر از ده هزار سال پیش تا کنون قابل مقایسه با تمام دستاوردهای سایر موجودات زنده حتی قابل مقایسه با زندگی چند میلیون ساله ی اجداد آدم نمای اولیه نیز نیست.

هوش زیستی در انسان پدیده ای منحصر به فرد و بسیار متفاوت از سایر اندامه های تکاملی موجود در طبیعت است و ویژگی های انحصاری آن باعث می شود که احتمال وقوع چنین پدیده ی پیچیده ای از بین هزاران هزار حالت ممکن دیگر، امری بسیار بعید و نامحتمل باشد.

آلفرد گیرر درباره‌ی هوشمندی انسان و مقایسه‌ی آن با کامپیوتر می‌گوید:

"اگر کامپیوتری به بزرگی جهان کائنات بود و عمری به اندازه آن داشته و از آغاز جهان تا کنون مشغول کار باشد و فرض کنیم تمام عناصر تشکیل دهنده آن نیز خراب نشده باشد می‌تواند حداکثر ۱۰ به توان ۱۲۰ عمل را انجام که این عدد ۱۰ به توان ۴۰ برابر تمامی ذرات یا الکترونهای جهان کائنات که مساوی ۱۰ به توان ۸۰ است می‌باشد.

این عدد ۱۰ به توان ۲۰ عملاً بالاترین مرز رویدادهایی هست که در جهان کائنات رخ داده است." (گیرر، ۱۹۹۱)

"پیچیده ترین کامپیوتر جهان، انسان است اگر تمام جریانهای اطلاعاتی آگاهانه (زبان و اطلاعات مربوط به حرکات) و ناآگاهانه (نقشهای مربوط به اطلاعات اعضا و هورمونها) را جمع کنیم ۱۰ به توان ۲۴ می‌شود که این اطلاعات مساوی یک میلیون برابر دانش بشری در کتابخانه‌های دنیا است" (گیت، ۱۹۹۰)

مجدداً با بیان دیگری از یک زیست شناس معتبر، یعنی مارک ریدلی و به نقل از ریچارد داوکینز به این مسأله اشاره می‌کنیم:

"با این حال شاید تکوین حیات، تنها شکاف عمده‌ای در داستان تکامل نباشد که با بخت و اقبال محض، و به نحو آنتروپیک پر شده باشد.

برای مثال، همکار مارک ریدلی در کتابش به نام «ژن مندل» (که ناشران آمریکایی عنوان فرعی بیجا و گمراه کننده ژن مشارکت جورا به آن افزوده اند) پیشنهاد کرده که «تکوین سلول یوکاریوتی» (مثل سلولهای بدن ما که یک هسته و چیزهای جورواجور و پیچیده‌ی دیگری مثل میتوکوند ریا دارند که باکتری‌ها فاقد آنند) از حیث احتمالاتی دشوارتر و حتی از تکوین خود حیات بعیدتر است.

شکاف عمده دیگری که پر کردن آن شاید به همان میزان دشوار باشد، شکاف «تکوین آگاهی» است (داوکینز، ۲۰۰۷)

بر اساس مدارک و مطالب فوق و برای سهولت نتیجه‌گیری، اگر یکبار دیگر این سه پدیده را در کنار هم بگذاریم، می‌توان آنها را به این شکل خلاصه کرد:

پیدایش و تکوین حیات از مواد بی جان، بسیار نامحتمل و بعید بوده است. پیدایش و تکوین سلول یوکاریوتیک از اشکال ساده تر حیات (نظیر باکتریها) بسیار نامحتمل و بعید بوده است. پیدایش و تکوین آگاهی در انسان، بسیار نامحتمل و بعید بوده است. با قبول این پیش فرضها که زیست شناسان، آن را تأیید می کنند، نتیجه گیری آسان تر خواهد شد. اگر تصادفی بودن اجزای سه گانه ی این حرکت از مواد بیجان به سمت آگاهی و شعور انسانی را مساوی بایی هدف بودن و عدم وجود هرگونه علت غایی و متعالی در جهان بگیریم، از نظر آماری باید احتمال پیدایش این محصول بی بدیل تکاملی یعنی آگاهی و شعور را حاصل ضرب «حداقل» سه احتمال ذکر شده در بالا بدانیم.

بنابراین احتمال تصادفی بودن (به معنای بی هدف بودن) پیدایش هوش زیستی و آگاهی، حداقل مساوی با حاصل ضرب سه احتمال بسیار نادر و بسیار بعید خواهد بود و نتیجه معلوم است. با این (فرض یعنی هدفمند نبودن جهان و نبودن علت غایی و متعال در خلقت) قوانین و اصول تکامل در یک استبعاد عمیق فرو میروند. و همان طور که گفته شد هر چه به استبعاد و نامحتمل بودن یک پدیده نزدیکتر شویم ارزش علمی و قدرت پیشگویی کننده آن کاسته خواهد شد.

در اینجا باز هم باید یادآوری کنیم که چه نیازی وجود دارد که با دیدن اتفاقاتی «ظاهراً تصادفی» در بخشهای کوچکی از یک سیستم غول پیکر، دست به نتیجه گیری های فلسفی بسیار بزرگ، یعنی انکار هرگونه هدفمندی و هوشمندی برای کل آن مجموعه بزنیم؟! مثال «تصادفی انتخاب کن» که در نرم افزار کامپیوتری کاربرد دارد، خود می تواند مثال ساده و گیرایی برای توضیح پدیده ی سیستم های آشوب و عدم تناقض آشوب با هوشمندی و هدفمندی باشد.

آیا تکامل گرایان افراطی نمی توانند درک کنند که با این برداشت مغالطه آمیز فلسفی از یک پدیده ی علمی (یعنی بی هدف دانستن تکامل) آن را به کلی در دمان استبعاد فرو می برند و ارزش علمی دانش زیست شناسی را که می تواند به پیشرف گونه ی انسانی کمک کند، کم می کنند؟ (فراتراز تکامل، ۸۱-۸۶)